

سنگهای رمزی - نادرند پدیده‌های جادویی - مذهبی که به شکلی، متضمن نوعی رمزپردازی نباشند. اسناد و مدارکی که در فصلهای پیش، از نظر گذشت، این نکته را به تمام و کمال اثبات می‌کنند. بی‌تردید، هر امر جادویی - مذهبی، مجلای قدرت، یا مجلای قداست و یا مجلای الوهیت است، و لزومی ندارد که بدان مطلب بازگردیم. اما کراراً به تجلیات قدرت و تجلیات قداست و تجلیات الوهیت مع‌الواسطه‌ای باز می‌خوریم که با بهره‌مندی از نظامی جادویی - مذهبی یا با پیوستن بدان که همواره نظامی رمزی، یعنی رمزپردازی و رمزگرایی خاص و مربوط به موضوعی خاص است، حاصل می‌آید. بدین گونه، فقط از باب تذکار یک نمونه، دیدیم که بعضی سنگها، مقدس شمرده می‌شوند، چون روانهای مردگان («نیاکان») در آنها حلول کرده‌اند، یا بدین علت که مجلا یا نمودار قوه‌ای قدسی و الهیند و یا از اینرو که در کنار آنها میثاقی شکوهمند بسته شده یا حادثه‌ای مذهبی به وقوع پیوسته است. اما خاصیت جادویی - مذهبی بسیاری از سنگها، مرهون تجلی قداست یا تجلی قدرت، مع‌الواسطه است، یعنی از طریق رمزپردازی‌ای که بدانها ارزش جادویی و مذهبی می‌بخشد، حاصل آمده است.

سنگی که یعقوب بر آن خوابید و نردبان فرشتگان را در عالم خواب دید، فقط از اینرو که محمل و پایگاه تجلی قداست بوده است، مقدس شد. اما دیگر bethel ها یا بدین جهت مقدسند که در «مرکز عالم» و بالنتیجه در نقطه اتصال سه منطقه کیهان واقعند. و البته، «مرکز»، خود

تأحیه‌ای مقدس است و بدین اعتبار، شیئی که مرکز را متجسّد یا نمودار ساخته است، خود مقدس می‌شود و بدین جهت، ممکن است مجلای قداست به شمار آید. اما در عین حال، این هم راست است که هر *bethel* یا *omphalos*، به میزانی که بالذات محمل واقعیتی مافوق مکان (یعنی «مرکز») اند و آن واقعیت را در مکان و فضایی دنیوی، رسوخ می‌دهند، خود «مرکز» محسوب می‌شوند. همچنین بعضی سنگهای سوراخدار، به خاطر رمزپردازی (خورشیدی یا جنسی) ای که شکلشان آشکار می‌سازد، مقدس به شمار می‌روند. در این صورت، سنگ، از طریق رمزپردازی ای مکتوم که «شکل» سنگ «طبیعاً» شکل» به معنایی که در تجربه جادویی - مذهبی، و نه در ادراک تجربی - عقلانی، از شکل مراد می‌شود) آن را بیواسطه بر آفتاب می‌اندازد، مجلای قداست می‌شود. اما هنوز سنگهای جادویی و درمائی یا «گرانها» بی هست که ارزششان، مرهون بهره‌مندی از رمزپردازی ای است که همواره روشن و نمایان نیست. چند مثال، چفت و بست‌ها و مفصل‌بندیهای رمزپردازی ای بیش از پیش در هم و انبوه را که جستجویشان در مظاهر سنگی قداست و قدرت، به شرحی که گذشت، بیهوده می‌بود، آشکار می‌سازند.

سنگ یشم، «سنگی گرانها» ست که در رمزپردازی کهن چینی، نقشی کلان داشته است (B. Laufer, *Jade*): در نظام اجتماعی، مظهر شاهی و توانایی است؛ در پزشکی، اکسیری است که برای تجدید و تمدید قوای جسمانی مصرف می‌شود (لوفر، ص ۲۹۶)؛ همچنین آن را غذای روح نیز دانسته‌اند و تأثیست‌ها اعتقاد داشتند که می‌تواند موجب نامیرایی شود (de Groot, *Religious System of China*, I, 271-273) از آنجاست نقش عمده یشم در کیمیاگری و مقامی که همواره در نظریات و آداب و اعمال مربوط به مرگ و میر داشته است. در نوشته‌ای از کیمیاگر Ko-Hung می‌خوانیم: «اگر در نه سوراخ میت، طلا و سنگ یشم بگذارند، جنازه از پوسیدگی و گندیدگی مصون خواهد ماند» (لوفر، ۲۹۹، پانویس). در رساله *T'ao Hung-Ching* (قرن پنجم) نیز تصریح شده است که: «اگر با نبش قبری کهن، چنین به نظر رسید که جنازه از درون زنده (تر و تازه) است، بدانید که در درون و بیرون نعش، مقدار کلانی طلا و یشم نهاده‌اند. بر حسب مقررات خاندان Han، شاهان و اشراف را با جامه‌هایشان که مزین به مروارید بود و با قوطی‌هایی از سنگ یشم دفن می‌کردند تا مانع از پوسیدگی جسم شوند» (لوفر، ص ۲۹۹). کاوشهای باستانشناسی، اخیراً این اسناد حاکی از وجود سنگ یشم در کنار مرده را تأیید کرده‌اند (Eliade, *Notes sur le symbolisme aquatique*, 141).

اما سنگ یشم بدین علت دارای همه این فضایل است که مظهر اصلی *Yand* (ترینگی) در کیهان شناخت است، بدین اعتبار، متّصف به مجموعی از صفات خورشیدی و شهریاری و فناپذیری و بیمرگی است. یشم، چون طلا، حاوی *Yang* است و به همین جهت، مرکزی است

آکنده از نیروها (انرژی) ی کیهانی. کاربرد چندگانه‌اش به عنوان وسیله، نتیجه منطقی چندسویبی اصل کیهان‌شناختی Yang است. و حتی به فرض آنکه بخواهیم در دوران پیش از تاریخ که مقدم بر ظهور دو اصل کیهان‌شناختی Yang-yin بوده است، به جستجو بپردازیم، باز به ضابطه کیهان‌شناختی و رمزپردازی دیگری برمی‌خوریم که کاربرد سنگ یشم را توجیه می‌کند. B. Karlgren, Some fecundity symbols in. (Ancient China, Stockholm, 1936)

پیگیری رمزپردازی‌ای کهن تا دوران ماقبل تاریخ، در مورد مروارید، امکان‌پذیر است. و ما پیش از این در پژوهشی، چنین کوششی کرده‌ایم (Notes sur le symbolisme aquatique). در گورهای پیش از تاریخ، مروارید و غلاف صدف و حلزون و گوش ماهی یافته‌اند که در جادوگری و پزشکی به کار می‌روند و طبق آیین، به خدایان رودها و جویبارها پیشکش می‌شوند و غیره؛ و در بعضی کیشهای آسیایی مقامی شامخ و ممتاز دارند؛ و زنان برای آنکه در عشق و بارداری، بختیار باشند، آنها را چون زیور، به خود می‌بندند. روزگاری، غلاف صدف و حلزون، و مروارید و گوش ماهی، همه جا معنایی جادویی - مذهبی داشتند، و رفته‌رفته نقششان به طلسمات و مداوای پزشکی، محدود شد (ر.ک: پانویس‌ها، ص ۱۵۰ و بعد). در دوران جدید، برای بعضی طبقات اجتماعی، مروارید فقط ارزشی اقتصادی و زیباشناختی دارد. این تنزل معنای مابعدالطبیعی «کیهان‌شناخت» به مرتبه «زیباشناسی» خود پدیده جالب توجهی است که جا دارد بدان بپردازیم. اما نخست باید به پرسشی دیگر پاسخ داد و آن اینکه: چرا مروارید، معنای جادویی، طبی و یا معنایی مربوط به مرگ و میر دارد؟ چونکه از «آب زاده شده» و از «ماه زاده شده»، و نمودار اصل Yin (مادینگی) بوده، و در غلاف صدف که رمز زنانگی زاینده و خلاق است، یافت شده است. همه این مقتضیات و شرایط، مروارید را به «مرکزی کیهانی» تبدیل می‌کردند که در آن، شئون ماه و زن و باروری و زایمان، جمع می‌آمده‌اند. مروارید، برخوردار از نیروی زاینده‌گی و حیات‌بخشی آب بوده است که مروارید خود در آن وجود یافته بود، و چون «مه‌زاد» بود (Atharva Veda, IV, 10)، از فضایل جادویی ماه بهره داشت و از اینرو، لامحاله، زینت و پیرایه زن به شمار می‌رفت. رمزپردازی جنسی غلاف صدف نیز، همه قوایی را که آن رمزگرایی اقتضا دارد، به مروارید منتقل می‌ساخته است. سرانجام، مشابهت میان مروارید و جنین، باعث می‌شده است که مروارید دارای خواص توالد و تناسل (تولیدمثل و زاینده‌گی) و آبستنی و زایمان بنماید (در متنی، چنین آمده است: «قالب Pang- مروارید که شکل و ساختارش قویاً بر ذهن بار می‌شود، شبیه زنی است که جنین در شکم دارد»؛ به نقل از: Karlgren, 136). همه خواص جادویی مروارید که طبی و درمانی و مربوط به آبستنی و زایمان و عالم اموات و مردگی است، از این رمزپردازی سه‌گانه (ماه و آب و زن) ناشی می‌شوند.

در هند، مروارید، اکسیر و دارو و درمان همه دردهاست: و برای مداوای خونریزی و یرقان و جنون و مسمومیت و بیماریهای چشم و سِل و غیره به کار می‌رود (ر.ک: پانویسها، ص ۱۴۹). در طب اروپایی، خاصه برای درمان مالیخولیا و صرع و دیوانگی، استعمال می‌شده است (همان، ص ۱۵۰). چنانکه می‌بینیم، بیشتر این بیماریها، بیماریهای «قمری» (ماه‌زدگی) (مالیخولیا، صرع، خونریزی و غیره) است. و توجیه خاصیت پادزهری مروارید نیز همین است، زیرا ماه، درمان همه‌گونه مسمومیت به شمار می‌رفته است (Harshacharita به نقل از یادداشتها، ص ۱۵۰). اما ارزش مروارید در شرق، بیشتر به سبب خاصیت مبهی بودن و بارورکنندگی و تأثیرش به مثابه طلسم و تعویذ است. و وقتی در گور، مستقیماً روی جنازه گذاشته شود، موجب همبستگی مرده با مبدأ کیهانی که به مروارید شکل بخشیده است: یعنی با ماه و آب و زنانگی، می‌شود. به بیانی دیگر، مرده را از راه اندراجش در وزن و آهنگی کیهانی که به طریق اولی، ادواری است، و (همانند منازل ماه) بر مسلمات زایش و زندگی و مرگ و رستاخیز مبتنی است، جان تازه می‌بخشد. مرده پوشیده از مروارید (خاصه ر.ک: Jackson Shells, 72sq; Eliade, Notes, 154sq) سرنوشتی «قمری» می‌یابد، و می‌تواند امیدوار باشد که در مداری کیهانی خواهد افتاد، زیرا همه خواص ماه که آفریننده اشکال زنده است، در وی نفوذ و رسوخ کرده‌اند.

تنزل رمزها - به آسانی می‌توان دریافت که مبنای ارزشهای چندگانه مروارید، بیش از هر چیز دیگر، رمزپردازی‌ای است که مروارید در آن مستغرق است. در تعبیر این رمزپردازی، چه بر عناصر جنسی اصرار ورزیم و چه مرجحاً آن را به نظام عبادی دوران پیش از تاریخ، تأویل کنیم، نکته غیرقابل انکار، ساختار کیهان‌شناختی آن است. علامات و کارویژه‌های زن، در همه جوامع کهن، ارزشی کیهان‌شناختی دارند که محفوظ مانده است. ما قادر به تعیین دقیق لحظه‌ای در ماقبل تاریخ، که مروارید، همه ارزشهای برشمرده در فوق را کسب کرده نیستیم؛ اما دست‌کم یقین است که فقط وقتی بشر به مجموعه کیهانی آب - ماه - صیوررت، وقوف و شعور یافت و در آن، به کشف وزن و آهنگ کیهان که تحت سیطره ماه است، نایل آمد؛ مروارید، خصلت «سنگ جادو» را یافت. بنابراین، «منبع و منشأ» رمزپردازی مروارید، تجربی نیست، بلکه نظری و مابعدالطبیعی است. سپس این رمزپردازی، به انواع مختلف، تفسیر و تجربه یا «زیسته» شد و سرانجام تا حد خرافه و ارزش اقتصادی - جمال‌شناختی که امروزه مروارید برای ما دارد، تنزل کرد.

این پرونده را با الحاق مدارک مربوط به چند سنگ جادویی - مذهبی بدان، تکمیل می‌کنیم. نخست لاجورد، سنگ آبی‌رنگی که در بین‌النهرین، شأن و منزلت بسیار داشت و ارزش قدسیش از معنای کیهان‌شناختیش ناشی می‌شد: چون در واقع، شب پرستاره و خدای ماه، Sin،

را تصویر و تمثیل می‌کرد. بابلیان، بعضی سنگهای مورد استعمال برای درمان بیماریهای زنان را می‌شناختند و ارج می‌نهادند، و همان سنگها بعداً در طب یونانیان، مورد استفاده قرار گرفتند. Boson یکی از آنها، یعنی «سنگ آبستنی» (aban e-ri-c) و lithos samios (سنگ صیقلی و جلا یافته) را که پزشک یونانی (دیسکوریدس (Dioscoride) می‌شناخته، یکی دانسته است؛ و چنین می‌نماید که سنگ دیگری به نام: aban rami، «سنگ عشق»، «سنگ بارگیری»، همان سنگ ماه (lithos selenites) دیسکوریدس باشد. خاصیت درمانی این گونه سنگها برای زنان، از برابری آنها با ماه ناشی می‌شد. توجیه خاصیت و ارزش سنگ یشم، aban ashup در آبستنی و زایمان و مامایی، این بود که چون می‌شکست، از «بطنش» چندین سنگ دیگر زاده می‌شدند؛ بنابراین، رمز، در این مورد، ظاهر و نمایان است. کُنش سنگ یشم در درمان بیماریهای خاص زنان، از بابلیان، به مردم یونان و روم رسید و تا قرون وسطی، در آن فرهنگها، پایدار ماند. رمزپردازی همانند «سنگ عقاب»، actites (سنگ عقاب که در قلمرو عقاب یافت می‌شود) - و به گفته پلین همان گونه، معلوم می‌دارد که چرا آن سنگ در عهد باستان مورد اقبال بوده است؛ در واقع با تکان دادنش، از درون سنگ، صدای غریبی به گوش می‌رسد، چنانکه گویی در «بطنش» سنگ دیگری پنهان شده باشد. خاصیت این سنگها در درمان بیماریهای زنان و آبستنی و زایمان، یا مستقیماً مرهون بهره‌مندیشان از مبدأ ماه است و یا ناشی از شکل و هیئت غریب آنهاست که در نتیجه، نشانه اصل و منشأ خارق‌العاده و استثنائیشان تلقی شده است. جوهر جادویی آن سنگها، ثمره «حیات» آنهاست، چون حیات دارند و صاحب جنسیتند و آبستند؛ و از این لحاظ، مستثنی نیستند، زیرا همه دیگر سنگها و فلزات نیز «حیات دارند» و «صاحب جنسیت» اند. (Eliade, *Metallurgy, Magic and Alchemy*)، منتهی حیاتشان آرمیده، و جنسیتشان مبهم است، و «نمو» شان در بطن زمین، وزن و آهنگی خواب‌آلود دارد، و معدودی از آنها «در رشد به پختگی و کمال می‌رسند» (مثلاً برای هندوان، الماس، pakka یعنی بالیده، ولی بلور، kaccha، یعنی «نارس» است. رک: *Metallurgy*, 37).

نمونه عالی جابجایی و تغییرپذیری رمز، رمزپردازی «سنگ مار» است. در بسیاری جاها، اعتقاد بر این بود که سنگهای گرانبها، از سر مار یا افعی بیرون افتاده‌اند. و این ملاحظه، به عنوان مثال، که الماس، زهراگین است، و از ایترو توصیه می‌شد که بدان لب نزنند، زیرا در پوزه مار جای داشته (باوری هندی اصل که به دست هلن‌ها و اعراب رسید، رک: B. Laufer, *The Diamond*, 40-4)، از آنجا آمده است. معتقداتی که بنابر آن، سنگهای گرانبها از بزاق مار پدید آمده‌اند، در سراسر منطقه‌ای بسیار پهناور، از چین تا انگلستان، رواج و انتشار دارد (رک تحقیق

La Pierre des Serpents) که در اصل به معنی «سنگ مارها» است، بعضی سنگ‌ها  
 ادوی، درخشان و تابناک است که در باورهای باستانی برای درمان و پیشگیری از  
 سنگ افعی، dracontia یا draconitis (سنگ افعی) و سایر بیماری‌ها (concoction) تولید می‌شود.  
 برای این باورهای شرقی اصطلاحات دیگری نیز به کار رفته است، مانند «*la Apol. Tyan*» نزد  
 Philostrat (7, III) که به زعم او «سنگ افعی» می‌باشد، که «پرتوی کورکننده»  
 خواص جادویی دارد، نمایانتر از سایر سنگ‌ها است. در باورهای باستانی، جادوگران، نخست  
 آزمایش می‌کنند و سپس سرورهای جادویی را بر روی حیوانات و گیاهان آزمایش می‌آورند.

منشأ و مبنای نظری این باورهای جادویی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: نخست،  
 «موجودات عجیب‌الخلقه» (سحر و افعی)، که اساساً به «سحر» و «ادای ممتاز»  
 مخصوص و مقدس علی‌الاطراف باورهای باستانی بازمی‌گردد. «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 حاوید، معرفت به خیر و شر) و «ادای ممتاز» (سحر و افعی) و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 نگاهبان رمزهای این واقعیت) و «ادای ممتاز» (سحر و افعی) و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 نگاهبان «درخت زندگی» و درخت «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 فخر اقیانوس جای دارد، یا طوطی «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 یکی از این رمزهای بیمرگی و «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 مواجهه با هرگونه خطر و «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 اساطیری، بر اثر فرایندهای «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 گنجها و سنگهای جادویی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 با میوه‌های زرین یا پشم زرین «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 بیمرگی و جادوانگی)، به «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی  
 تدبیل می‌شوند.

علامات و نشانه‌های «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 بی‌نی که بر پیشانی یا در چتر «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 نشانه واقعیت مطلق، قدر و «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 به علت تنزل معنی، ارزشهای باستانی «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 الماس، نشانه واقعیت معجزه «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 نشانه ذات فسادناپذیر و بیمرگی «سحر و افعی» و «سحر» (بیمرگی، جوانی) است، به اشیاء ملموس  
 نظریات - قدر

فسادناپذیری، نامیرایی، درخشش، تجلی مردی و مردانگی کیهان - به میزانی که در عالم جمادات و کانی‌شناسی نیز، همین ذوات را متجسد می‌ساخت، خصلتی مقدس و متبرک داشت. اما در چارچوب مجموعه نظریات و معانی دیگری، یعنی بر حسب ارزشگذاری «مردمی» و عامیانه واقعیت مطلق، که موجود عجیب‌الخلقه‌ای نگاهبان آن است، الماس، به خاطر آنکه نسب به مار و افعی می‌برد، قدر و قیمت یافته بود. همین تخمه و تبار (اما این بار با تنزل به مراتب بیش از پیش پست و نازل) موجب می‌شد که الماس خواص جادویی و طبّی داشته باشد: یعنی بسان بسیاری دیگر از «سنگهای مار» (یاقوت آتشی، یاقوت رمانی carbunculus، بوره borax، حجرالتیس، پادزهر، «بذهر» bezoar و غیره)، پادزهر و دافع مار به شمار می‌رفت. بعضی از این «سنگهای مار»، واقعاً از سر مار که گاه انساج آن، سفت و سخت شده، به صورت جسمی جامد و سنگی درمی‌آیند، استخراج شده بودند. اما آن سنگها را بدین جهت در سر مار یافتند که همانجا به جستجویش پرداختند! توضیح اینکه اعتقاد به «سنگ مار»، در سراسر منطقه بسیار وسیعی، رواج و تداول دارد. اما در دورانی نسبتاً متأخر، و فقط در بعضی نقاط، در ماران، پدیده سفت و سخت‌شدگی بعضی نسوج که زیر و مقاوم و سنگی می‌شوند، مشاهده کرده‌اند. خلاصه آنکه به ندرت، «سنگ مار» واقعاً سنگی است که از سر مار استخراج شده باشد. و اکثر دیگر سنگهای جادویی و طبّی، چه به نامی از نامهای مار نامیده شوند، و چه نه، به حکم اسطوره اصلی که به مضمونی مابعدالطبیعی بازمی‌گردد و تأویل‌پذیر است، یعنی همان «هیولای نگاهبان نشانه‌های بیمرگی و جاودانگی»، با مار مناسبات گوناگون دارند. تردیدی نیست که بسیاری از افسانه‌ها و خرافه‌ها، مستقیماً از نسخه اساطیری آغازین، منشعب نشده‌اند، اما از نسخه بدلها و روایات جنبی یا «نازل» بشمار، که منبعشان همان نسخه اساطیری اصلی است، پدید آمده‌اند.

کودک‌ماندگی یا کودک‌وشی - ما عمداً به همین چند مثال مربوط به یک بخش، بسنده کردیم تا از سویی انشعابات عدیده رمز، و از سوی دیگر، فرایندهای دلیل‌تراشی و تنزل درجه و کودک‌وشی را که عارض تفسیر رمز در پایین‌ترین مراتب می‌شود، آشکار سازیم. از آنچه گذشت، این یقین حاصل می‌آید که غالباً با نسخه بدلها و روایاتی که به ظاهر «مردمی» اند و عامه‌پسند، اما اصل و منشأ عالمانه‌شان، که نهایتاً مابعدالطبیعی (کیهان‌شناختی و غیره) است، به سهولت قابل شناسایی است (مثلاً «سنگ مار» و غیره)، و همه نشانه‌های فرایند کودک‌وشی (یعنی ساده‌بافی و ساده‌سازی) را بر جبین دارند، سروکار داریم. وانگهی این فرایند به شیوه‌های دیگر نیز ممکن است صورت پذیرد که دو نوع از رایجترین آنها بدین قرارند: ۱. یا رمزپردازی ای



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

خورشید و آذرخش، و بعضی نقوش هندسی (صلیب، پنج‌ضلعی، لوزی، صلیب شکسته (swastika) و غیره) است. بسیاری از این رموزها، به خدایان غالب و قاهر تاریخ مذهبی بین‌النهرین منضم شدند: نشانهٔ هلال به Sin، خدای ماه؛ قرص خورشید به Shamash؛ و غیره. و اگر استقلال بعضی رموزها تا اندازه‌ای در قبال خدایان محفوظ ماند (مثلاً پاره‌ای سلاحها و رموزهای معماری و برخی نشانه‌ها چون نشانهٔ «سه نقطه» و غیره)، خدایان عدیده، به نوبت، خواهان رموزهای بسیار یعنی بیشترین آنها شدند و این ما را به این باور رهنمون است که آن رموزها، مقدم بر خدایان گوناگون بین‌النهرین بوده‌اند. وانگهی انتقال رمز، از خدایی به خدایی دیگر، در تاریخ ادیان، پدیده‌ای عادی است. مثلاً در هند، واجرا (Vajra) که در عین حال «صاعقه» و «الماس» است (رمز جهان‌شهریاری، فسادناپذیری و نامیرایی؛ واقعیت مطلق و غیره)، از آگنی به ایندرا و سرانجام به بودا رسیده است. و آوردن مثالهای دیگر، دشوار نیست.

آنچه از این ملاحظات نتیجه می‌شود این است که غالب تجلیات قداست، قابل تبدیل به رمزند. اما نقش عمده‌ای که رمزپردازی در تجربهٔ جادویی - مذهبی بشریت داشته است، در این تبدیل‌پذیری تجلیات قداست به رمز، نیست. رمز فقط بدین علت که ادامهٔ تجلیات قداست است و یا جایگزین آن، اهمیت ندارد. بلکه پیش از هر چیز بدین سبب که ممکن است فرایند «تجلی قداست» را مداومت بخشد و خاصه از اینرو که عندالافتضا خود، مجلای قداست است، یعنی واقعیتی مقدس یا کیهان‌شناختی را بر آفتاب می‌اندازد که هیچ «مظهر و مجلای دیگر قادر به آفتابی‌کردنشان نیست، حایز اهمیت است. مثالی از اینکه چگونه رمز، دنبالهٔ تجلی قداست محسوب می‌شود، بیاوریم. همهٔ طلسمات و تعویذات و «علامات»ی که در آنها نقش ماه هست، (هلال، نیم‌ماه، ماه تمام) خاصیتشان از حضور ماه ناشی است، یعنی به نوعی، از قداست ماه، بهره‌مندند. و می‌توان گفت که تجلیات کاهیده و ناقص قداست ماهند. اما قطعاً این تجلی به صورتی ابتر و گاه غیرقابل تشخیص (مثلاً وقتی هلال ماه به گونه‌ای ستبر و زمخت در نانهای نذری نقش شده است. دربارهٔ ساکنان بین‌النهرین، ر.ک: Van Buren، یادشده، ص ۳)، نیست که روشنگر اهمیت طلسمات و تعویذات است، بلکه علت را در خود رمز باید جست. این فرایند در مورد بسیاری نقوش و تزیینات ظروف سفالین چین و خطهٔ آسیا - اروپا (eurasiatique) در نخستین دوران تاریخی آن سرزمین و آن خطه که منازل ماه را از راه تضاد و تقابل دو رنگ سپید و سیاه به انواع مختلف (= روشنایی و تاریکی، ر.ک: تحقیقات C. Hentze) «به صورتی رمزی تمثیل می‌کنند»، مبرهن است. این نقوش و تزیینات، همه، کارویژه و ارزش جادویی - مذهبی مشخصی دارند (ر.ک: Hanna Rydh, *Symbolism in mortuary ceramics*). اما تجلی ماه در آنها تقریباً غیرقابل تشخیص و تمییز است و قدر و منزلت و تأثیر درخشششان، ناشی از رمزپردازی

علاوه بر این، در حالی که هر تجلی قداست، مستلزم انفصال و گسستگی در تجربه و ادراک مذهبی است (زیرا همواره، به شکلی، گسیختگی ای میان امر قدسی و امر دنیوی و گذاری از یکی به دیگری هست، و ذات و جوهر حیات مذهبی، از این گسیختگی و گذار، فراهم آمده است): رمزپردازی، همبستگی پایندهٔ انسان و قداست را (البته همبستگی ای گنگ و مبهم، بدین معنی که بشر بر حسب تصادف و جای جای بدان و قوف می یابد) تحقق می بخشد. طلسم یا سنگ یشم یا مرواریدی که آدمی به خود می بندد، دارندهٔ آن اشیاء را همواره و لاینقطع به وادی ای قدسی که هر یک از آنها نمایش می دهد (یعنی به صورتی رمزی تمثیل می کند) بازمی برد. و این استمرار و دوام، به وساطت تجربه ای جادویی - مذهبی که مقدمتاً، مستلزم گسیختگی ای میان دنیوی و قدسی است، به دست نمی آید. دیدیم (ص. ۱۴۶) که همواره رمز مرکز (ستون مرکزی، کانون و...)، «نظایر و بدل های آسان یاب» درخت کیهانی و محور عالم و معبد و غیره، را تمثیل می کنند. هر سکناء، «مرکز عالم» است، زیرا رمزپردازی، به نحوی، رمزپردازی مرکز را بعینه تکرار می کند. اما همچنانکه پیشتر، فرصت خاطر نشان ساختن این نکته را داشتیم، «مرکز»، به دشواری، دست یافتنی است، و اینکه هر موضوعی برای تمثیل آن به کار می رود و مورد استفاده قرار می گیرد، مبین دلنگی ای است که ما آن را «حسرت بهشت» نامیدیم، یعنی آرزوی بودن و زیستن، به طور دایم، بی تلاش و کوشش و حتی ندانسته، در وادی ای علی الاطلاق مقدس. همچنین می توان گفت که رمزپردازی، نمودگار نیاز انسان به مجلای قداست خواستن جهان و ادامه یافتن آن الی غیرالنهاییه، و یافتن بدلها و نایبانی برای مجلای قداست و بهره گیری از هر تجلی قداست خاص، و نیز نمودار این گرایش بشر به تلقی تمام کائنات همچون مجلای قداست و آینهٔ تمام نمای قداست است. ما در پایان فصل حاضر، از این کارویژه مهم رمز، سخن خواهیم گفت.

انسجام رمزها - به زبانی دقیق، واژه رمز می باید به رمزهایی اختصاص یابد که ادامه و دنبالهٔ تجلی قداست اند و یا خود، «کشفی» محسوب می شوند که به هر صورت جادویی - مذهبی دیگر (آیین اسطوره، تمثال الهی و غیره) غیر قابل توصیف و بیاتند. معهدا به معنای گسترده کلمه، هر چیزی می تواند رمز باشد یا نقش رمز را بر عهده گیرد، از مقدماتی ترین تجلیات قدرت (که به نحوی، رمز نیروی جادویی - مذهبی، ساکن در هر شیء است) تا عیسی مسیح که از لحاظی، می توان وی را «رمز» معجزهٔ حلول خدا در انسان دانست.

در زبان جاری قوم شناسی و تاریخ ادیان و فلسفه، هر دو معنای کلمهٔ «رمز» پذیرفته و معمول است، و چنانکه پیشتر مجال ملاحظهٔ این نکته را داشتیم، هر دو معنی، متکی به تجربه



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

زندگانی مذهبی به معنای اخصّ واژه نیز قابل واری است و حقیقت دارد. چنانکه پیشتر معلوم داشتیم (ص. ۱۶۶)، سنگ یشم، در چین، دارای کارویژه جادویی - مذهبی یا مبشّر چنان کنش و تأثیری است. اما همه رمزپردازی سنگ یشم به همین کارویژه منحصر نمی‌شود: چون سنگ یشم، در عین حال، دارای ارزش و اعتبار زیان رمزی است، بدین معنی که شماره و رنگ و ترتیب سنگ یشم‌هایی که شخص چون پیرایه به خود بسته است، تنها موجب همبستگی آن شخص با کیهان و یا با فصول نیست، بلکه به علاوه، «هویت» وی را نیز آفتابی می‌کند، و فی‌المثل صراحتاً دلالت بر آن دارد که آن شخص، دختری جوانسال، زنی شوهردار یا بیوه از فلان طبقه اجتماعی و خانواده و منطقه است که نامزد یا شوهرش به سفر رفته‌اند و غیره. همچنین در جزیره جواوه، رمزپردازی نقوش و رنگهای پارچه باتیک (batik)، جنسیت و موقعیت اجتماعی شخصی را که از آن پارچه، جامه‌ای دوخته که پوشیده و نیز موسم و «مناسبت» پوشیدن آن جامه را اعلام می‌دارد (P. Mas., Barabudu, I, 332)؛ نظام‌هایی عین این نظام، در سراسر پولینزی، فراوانند (A.

H. Sayce et H. C. March. *Polynesian Ornament*)

از این لحاظ، رمزپردازی چون «زبانی» که قابل فهم برای همه افراد قوم و جماعت است، و برای بیگانگان دریافتنی نیست، ولی به هر حال، «زبانی» است که در عین حال و به نحوی یکسان، موقعیت اجتماعی و «تاریخی» و روانی شخص حامل رمز و مناسباتش با جامعه و کیهان را بیان می‌کند (بعضی سنگهای یشم یا باتیکها در بهار، روز پیش از آغاز کارهای برزیگری، به هنگام اعتدال ربیعی یا خریفی، انقلاب شتوی یا صیفی، مورد استفاده قرار می‌گیرند)، رخ می‌نماید. خلاصه آنکه رمزپردازی جامه، موجب همبستگی انسان، از سویی با کیهان و از سوی دیگر با جامعه‌ای که وی عضو آن است می‌شود، بدین گونه که هویت عمیق وی را مستقیماً بر همه آشکار می‌سازد. بیان همزمان تعداد کثیری معنی، همبستگی با جهان و کیهان، بی‌پرده بودن برای جامعه، همه کارویژه‌هایی روشنگر اشتیاق و جهش و جهت‌یابی و طلبی واحدند، و همه ناظر به یک هدفند که همانا فسخ و الغای حدود و ثغور «پاره» ای از وجود، یعنی انسان در بطن جامعه و محیط کیهان و پیوستنش (از رهگذر بی‌نقاب کردن هویت عمیق و موقعیت اجتماعی وی، و نیز همبستگیش با وزن و آهنگهای کیهانی) به واحدی گسترده‌تر یعنی کل جامعه و عالم است.

کارویژه‌های رمز - این کارویژه وحدت‌بخش، بیگمان، نه تنها در تجربه جادویی - مذهبی انسان، بلکه در کل تجارب وی، حایز اهمیتی شایان است. هر رمز، در هر متن و زمینه و سیاق، همواره، وحدت اساسی بسیاری از حوزه‌های عالم واقع را مکشوف و عیان می‌سازد.

نیازی نیست که «وحدت بخشی» های گسترده رزم‌های آب و ماه را که به یمنشان، شمار بسیاری از گیاهان و حوزه‌های زیستی - انسانی - کیهانی، با مبادی و اصول خود، یکی و یگانه می‌شوند، یادآوری کنیم. بدین گونه، رمز از سویی با تبدیل اشیاء به چیزی غیر از آنچه که ظاهراً در تجربه و ادراک دنیوی می‌نمایند و هستند، دنبالهٔ دیالکتیک تجلی قداست محسوب می‌شود: یعنی سنگی، رمز «مرکز جهان» می‌گردد؛ و از سوی دیگر، آن اشیاء، با تبدیل شدن به رمز، که علامت واقعی متعال است، محدودیت عینی خود را از دست می‌دهند، و دیگر پاره‌هایی منفرد و مجزا نیستند، بلکه در نظامی جمع می‌آیند و به هم می‌پیوندند؛ و حتی مهمتر از این، به رغم ناپایداری و خصلت جزئی‌بودنشان، سراسر آن نظام را به تمام و کمال، متجسد و مجسم می‌سازند.

در نهایت، شیئی که به رمز تبدیل شده است، تمایل دارد که با کل، مقارن و همعنان شود، همچنان که هر مجلای قداست، می‌خواهد تمام عالم قدس را در برگیرد، و به تنهایی همهٔ مظاهر و تجلیات قداست را در خود داشته باشد. هر سنگ قربانگاه (آشگاه) ودایی، چون پراجاپاتی شده است، سراسر عالم را با خود برابر و همذات می‌خواهد؛ همان گونه که هر الههٔ موضعی و محلی، خواهان آن است که الههٔ اعظم باشد و در بازپسین تحلیل، سراسر قداست دستیاب را، به خود منضم و ملحق کند. در مجلد دیگری که مکمل این تألیف خواهد بود و به همین «اشکال» مذهبی اختصاص خواهد داشت، سیطره‌جویی آن اشکال، روشنتر، نمایان خواهد شد. اینک به خاطر نشان ساختن این نکته بسنده می‌کنیم که این گرایش به الحاق و الصاق (متضم داشتن به خود)، در دیالکتیک رمز، وجود دارد؛ نه فقط بدین علت که هر رمزپردازی، شائق است تا بیشترین شمار ممکن از حوزه‌ها و بخشهای تجربهٔ کیهان‌شناختی انسان را شامل شود و وحدت بخشد، بلکه بدین جهت نیز که هر رمز، متمایل است تا بیشترین شمار ممکن از اشیاء و موقعیتها و وجوه و انحاء حیات را با خود همذات و یگانه کند. رمزپردازی آب یا ماه، می‌خواهد سراسر زندگی و مرگ، یعنی «صیوروت» و «اشکال» را در برگیرد. و رمزی چون مروارید، تمایل دارد که همزمان این دو نظام رمزی (ماه و آب) را نمایش دهد، یعنی به تنهایی، مظهر مجسم تقریباً همهٔ تجلیات قداست زندگی و عالم زنانگی و باروری و غیره باشد. این «وحدت بخشی»، خلط و آشفتنگی نیست. رمزپردازی، گذار و گردش از مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر، و از عالمی به عالم دیگر را ممکن می‌سازد. بدین وجه که همهٔ این مراتب و عوالم را به هم می‌پیوندند، اما درهم نمی‌آمیزد. میل مقارن و همعنان شدن با کل را باید حاکی از خواست به هم پیوستن همه چیز، در یک نظام، و تحویل و تأویل کثرت به «موقعیتی» یگانه، (به وحدت) به قسمی که حتی الامکان، روشن و دریافتنی شود، دانست.



پښتو پوهنتون  
پښتانه علوم او مطالعات مرکز  
پښتانه علوم او مطالعات مرکز





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به آرامش و تعادل و وحدت، از جهش روح به سوی وحدانیت و یگانگی و ثبات، تقلید و تبعیت می‌کند.

برای آنکه این ملاحظات به نحو ثمربخشی، مستدل و مستند باشند، باید با یک رشته شرح و تفسیر همراه شوند که در اینجا حتی طرح‌کردنشان نیز ممکن نیست. و اگر از آنها سخن گفتیم، بدین منظور بود که مجموعاً ما را در فهم گرایش به تکرار ساده و آسان تجلیات قداست. و دریافت نقش به غایت مهم رمزپردازی در حیات جادویی - مذهبی، یاری می‌دهند. آنچه می‌توان اندیشهٔ رمزی نامید، چیزی است که برای انسان، گردش و آمد و شد آزاد را در همهٔ مراتب عالم واقع، ممکن می‌کند. و تازه گردش و رفت و آمد آزاد، اصطلاح رسایی نیست، چون رمز، چنانکه گذشت، مراتب ناهمگن و واقعیات ظاهراً غیرقابل تحویل و تأویل را، یکی و یکسان ساخته و یگانه و یکپارچه می‌کند و وحدت می‌بخشد. و حتی مهمتر از این، حیات جادویی - مذهبی، امکان می‌دهد که انسان، خود، به رمز تبدیل شود. همهٔ نظامها و تجارب مربوط به انسان کبیر (anthropocosmique)، بدین لحاظ که انسان خود، رمز می‌گردد، امکان‌پذیر می‌شوند. اما باید دانست که در این موارد، حیات انسان، به طرز شایانی غنی شده، گسترش می‌یابد. و انسان دیگر خود را جزئی نفوذناپذیر احساس نمی‌کند، بلکه عالمی زنده، گشوده بر دیگر عوالمی که در میانش گرفته‌اند، می‌بیند. تجارب عالم کبیر، دیگر از لحاظ او، خارجی و در نهایت «غریب» و «یگانه» و «عینی» نیستند، و موجب بی‌خویشتنیش نمی‌شوند، بلکه برعکس او را به ذات و هویتش رهنمونند و هستی و سرنوشت ویژه‌اش را بر وی مکشوف می‌سازند. بدین‌گونه، اساطیر کیهان و سراسر حیات آیینی، همچون تجارب وجودی (existentiel) انسان کهن‌وش، جلوه‌گر می‌شوند. و این انسان کهن‌وش، وقتی با اسطوره‌ای روبرو می‌گردد، یا در عملی آیینی، شرکت می‌جوید، بی‌خویشتن نمی‌شود، و از یاد نمی‌برد که «صاحب وجود» است؛ بلکه برعکس، خود را بازمی‌یابد و درمی‌یابد، زیرا آن اساطیر و آیینها، از وقایع عالم کبیر، یعنی وقایع انسان‌شناختی و در بازپسین تحلیل «وجودی»، حکایت دارند. برای انسان کهن، همهٔ مراتب عالم واقع، چنان نفوذپذیر و دارای خلل و فرج و منافذند که مثلاً هیجان عارض شده بر اثر تماشای شبی پرستاره، برابر با «صمیمی» ترین تجربهٔ شخصی انسانی متجدد است، چون خاصه به برکت رمز، وجود اصلی و حقیقی انسان کهن، به پارهٔ هستی بی‌خویشتن و از خودبیگانهٔ انسان متمدن دوران ما، تقلیل نیافته است.

\* این مقاله فصل سیزدهم «رسالهٔ تاریخ ادیان» میرچا الیاده است که ترجمهٔ کامل کتاب توسط انتشارات سروش به قلم آقای جلال ستاری در دست چاپ است.